

برخی بازتاب‌های هندواروپایی -sel* و صورت‌های گسترندارَش در ایرانی

علی مصلحی مصلح‌آبادی^۱

دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه تهران

زهره زرشناس

استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۵/۲۶؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۶/۲۶

چکیده

تلاش‌های زبان‌شناسان برای ریشه‌یابی واژه‌های زبان‌های ایرانی پیشینه‌ای طولانی در ایران و کشورهای دیگر، به‌ویژه کشورهای اروپایی، دارد و پیش‌رفت‌های اخیر در باب مطالعات تاریخی و تطبیقی زبان نیز به دقت بیش‌تر در این زمینه و پیش‌نهادن نظریات تازه در کنار بازنگری نظریات پیشین منجر شده‌است. در این پژوهش، سعی شده که با بهره‌گیری از روش‌های مطالعات تطبیقی زبان‌های هندواروپایی و تلفیق آنها با دانسته‌های موجود از زبان‌های ایرانی، بخشی از واژه‌های گنجینه زبان‌های ایرانی بررسی و با نیای هندواروپایی آغازین آنها مرتبط شود. برای این منظور، با روش تطبیقی و «معنا-تبارشناسی»، نخست تلاش می‌شود که ریشه‌ای مادر در هندواروپایی آغازین بازسازی و سپس با بهره‌گیری از سوابق شناخته‌شده از موارد گسترندافزایی به ریشه مادر و بررسی سوابق این ریشه‌های گسترندار در ایرانی، برای برخی از واژه‌هایی که تا کنون ریشه‌ای برای آنها داده نشده، نیایی درخور معرفی شود و برای برخی دیگر نیز ریشه‌هایی جای‌گزین پیشنهاد گردد. در اینجا به بررسی ریشه مادر -sel* و بازتاب‌های آن در برخی از زبان‌های ایرانی پرداخته می‌شود و در این میان هم‌تبارهای آنها در زبان‌های دیگر هندواروپایی نیز به‌صورت ضمنی معرفی می‌شوند.

واژه‌های کلیدی: ریشه‌شناسی، زبان‌های ایرانی، زبان‌های هندوایرانی، زبان‌شناسی هندواروپایی،
تبارشناسی، گسترندافزایی، ریشه مادر.

مقدمه

روش سنتی و هم‌چنان غالب در ریشه‌شناسی آن است که صورت‌های کهن‌تر را با توجه به شواهد موجود در دوره‌های جدیدتر و در یک یا چند گروه زبانی بازسازی کنند. در سال‌های اخیر نیز، روش‌های ترکیبی دوسویه با کمک صورت‌های بازسازی‌شده به کمک ریشه‌شناسان آمده‌است؛ بدین ترتیب که، با علم به صورت‌های بازسازی‌شده و نیز شواهد زبانی، ارتباط‌های ممکن بین این دو سو بررسی و، پس از راستی‌آزمایی، به جامعه علمی معرفی می‌شوند. در این پژوهش، به‌نوعی از روش دوم بهره گرفته شده، با این تفاوت که با چند صورت مشابه هندواروپایی به‌عنوان یک موجودیت واحد (چه از لحاظ فقط صوری و چه صوری - مفهومی) برخورد می‌شود و سپس شواهد زبانی مرتبط معرفی می‌شوند. پیش از بحث در بارهٔ مباحث اصلی مربوط به ریشهٔ هندواروپایی -sel* و صورت‌های گوناگون گسترندار، لازم است برخی از مهم‌ترین فرایندها و پدیده‌هایی را که ریشه‌های هندواروپایی را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند، چه در خود هندواروپایی و چه در زبان‌های فرزند، مرور کنیم.

میان‌واکه‌گشت یا Schwebelaut

این پدیده زمانی رخ می‌دهد که برخی از ریشه‌های بازسازی‌شدهٔ هندواروپایی بین دو صورت CeRC (موسوم به حالت یک) و CReC (موسوم به حالت دو) تناوب دارند؛ که در این میانه حالت یک صورت پیش‌فرض در هندواروپایی و حالت دو حاصل عوامل ثانوی است. از جملهٔ این عوامل، فرایندهای اشتقاقی - هم درون هندواروپایی و هم درون زبان‌های فرزند - است (Antilla, 1969) (Ozoliņš, 2015).

s-شناور یا s-mobile

اصطلاح s-شناور در مطالعات هندواروپایی به پدیده‌ای اشاره دارد که در آن یک ریشه ظاهراً در برخی از بازتاب‌هایش -s* آغازی دارد ولی همین آوا در برخی دیگر از بازتاب‌ها ناپدید می‌شود. دشواری این پدیده اینجاست که دو وجه دارد: یا این آوا ذاتی ریشه بوده و چون گمان شده هم‌خوان پایانی واژهٔ پیشین است حذف شده، یا بخشی از واژهٔ پیشین بوده و، به دلیل سردرگمی در مورد مرز واژگانی، گمان شده جزو خود ریشه است. تصمیم نهایی در بارهٔ این که کدام‌یک از این موارد رخ داده، برای هر موردی متفاوت است و تا زمانی که داده‌های کافی در اختیار نباشد، نمی‌توان تصمیمی قطعی در این موارد گرفت. جدا از این، s-شناور می‌تواند رخ‌داد میان‌واکه‌گشت را در ریشه تحت‌تأثیر

قرار دهد. برای مثال، در ادامه مطالب، صورت‌های گسترنددار (با فرض انشقاق از یک ریشه مادر)، حاکی از وجود s-شناور هستند؛ زیرا *sel- نمی‌تواند به تنهایی (بی‌گسترند) به -sle** (ریشه با تک‌هجای باز) تبدیل شود. برای اطلاعات بیشتر در باره رابطه بین s-شناور و میان‌واکه‌گشت، نک. Ozoliņš, 2015، و برای خودِ s-شناور، نک. Sihler, 1995.

حنجره‌ای‌ها

سه حنجره‌ای عمدتاً پذیرفته‌شده هندواروپایی (*h₁ و *h₂ و *h₃) در هندوایرانی در یک حنجره‌ای (*H) ادغام شده‌اند که بازتاب‌های گوناگون آن‌ها را الکساندر لوبوتسکی (Lubotsky, 1981) و مانفرد مایرهوفر (Mayrhofer, 2005) به شکلی نسبتاً مفصل بررسی کرده‌اند. با وجود این، این سه حنجره‌ای ویژگی‌های خود را در یونانی حفظ کرده‌اند. رفتار حنجره‌ای‌ها را در یونانی می‌توان در جدول زیر خلاصه کرد (R در اینجا یعنی آواهای رسا یا sonorant های l, r, m, n):

	*HC	*CHC	*RH
*h ₁	e	e	Rē
*h ₂	a	a	Rā
*h ₃	o	o	Rō

مشاهدات لوبوتسکی (۱۹۸۱)، که بعدتر در طول این مقاله به کار خواهد آمد، حاکی از این است که برخی ریشه‌های هندواروپایی با الگوی C(R)eHC شامل واژه میانه‌ای (و نه لزوماً یک واژه کشیده) در همه یا برخی از صورت‌ها و مشتقات خودایستای خود در هندوایرانی هستند؛ یعنی، ریشه حاصل می‌تواند هر دو شکل C(R)aC- و C(R)āC- را به خود بگیرد. یک ویژگی دیگر هندوایرانی این است که می‌تواند در جاهایی که هندواروپایی ریشه صفر- بنیاد یا ساده باید بگیرد، صورت افزوده ریشه را به کار برد.

۱. هندواروپایی آغازین *sel-

۱-۱. نمای کلی

یولیوس پوکورنی (Pokorny, 1959: 898-900) شش مدخل را برای ریشه‌هایی هندواروپایی با شکل *sel- در کتاب Indogermanisches etymologisches Wörterbuch (IEW) فهرست کرده که از این قرارند:

1) *sel- (اقامتگاه؛ محل زندگی)

- 2) *sel- (*suel- (نیز - *suel) (تبر یا تختۀ ساخته‌شده از تنۀ درخت)
- 3) *sel- (گرفتن؛ به دست آوردن)
- 4) *sel- (جستن و سپس فرود آمدن)
- 5) *sel- (خزیدن؛ سریدن)
- 6) *sel- (*selə- و *slā- (نیز - *slā) (مهربان و آرام)

هلموت ریکس و دیگران (Rix et al., 2001)، پس از لحاظ واپسین نظریات مربوط به حنجره‌ای‌ها، پنج مورد را در Lexikon der indogermanischen Verben (LIV) فهرست کرده‌اند:

- 1) *sel- (خود را آزاد کردن؛ جستن)
- 2) *sel- (اقامت کردن؛ (شب را) در جایی ماندن)
- 3) *sel- (خزیدن)
- 4) *selh₁- (گرفتن)
- 5) *selh₂- (مهربان شدن)

جدول زیر به مقایسهٔ برون‌دادهای پوکورنی و ریکس و دیگران می‌پردازد:

IEW (1959)	LIV (2001)
*sel- “Wohnraum”	*sel- “wohnen, verweilen”
*sel- / *suel- “Balken, Brett, aus Stämmen oder Brettern Verfertigtes”	∅
*sel- “nehmen, ergreifen”	*selh ₁ - “nehmen”
*sel- “springen”	*sel- “sich losschnellen; springen”
*sel- “schleichen, kriechen”	*sel- “schleichen”
*sel- / *selə- / *slā- “günstig, guter Stimmung, begütigen”	*selh ₂ - “gnädig werden”

۱-۲. در جست‌وجوی تبارۀ معناشناختی

جستن تبار مفهومی مشترک، که بهتر است معنا تبار‌شناسی یا semanto-cladistics خوانده شود، یکی از فرایندهای مورد استفادهٔ زبان‌شناسان تاریخی و تطبیقی برای بازسازی پیش‌صورت‌ها بوده‌است. با توجه به تشابه و تنوع صورت‌های حاصل از *sel- هندواروپایی، یکی از نخستین ایده‌ها آن است که آیا چنین تبارۀ معناشناختی‌ای را می‌توان برپا کرد. برای این منظور، شکستن اجزای مفهومی هریک به معنازه یا sememe از اولین گام‌هاست.

شکستن معنایی اولیه جدول پیشین، بر پایه آخرین ویراست‌های LIV و پرکردن جای خالی آن به کمک داده‌های IEW «می‌تواند» به صورت زیر باشد:

Roots/Meanings	More Simplified Meanings
(A) *sel- “wohnen, verweilen”	to live, to dwell, to stay, to reside, to settle > to stop moving (around)
(B) *sel- / *suel- “Balken, Brett, aus Stämmen oder Brettern Verfertigtes”	beam, log, plank > narrow or flat piece (of wood cut out of a whole tree/trunk)
(C) *sel _{h1} - “nehmen”	to take, to grab, to capture > cause to give (up)
(D) *sel- “sich losschnellen; springen”	to spring, to break free, to release > to let go
(E) *sel- “schleichen”	to sneak, to move stealthily, to crawl > to move slowly > to lag (behind)
(F) *sel _{h2} - “gnädig warden”	to become gracious, to become lenient, to be kind > to forgive

یکادهای A و C و D چندان مشکلی در حین بازسازی معناژه‌ای برای پوشش مفهومی هر سه ندارند؛ ولی یکادهای B و E و F ظاهراً از چنین بازسازی‌ای گریزان‌اند؛ گروه نخست را می‌توان با معناژه «وا دادن» یا «از دست دادن» پوشش داد. حال، عطف به گروه دوم، E را می‌توان این‌گونه توضیح داد که برای «آهسته حرکت کردن» باید سرعت را «از دست داد». در B، کلّ درخت را به قطعات باریک یا تخت «کاهیده» ایم؛ پس می‌توان در نظر گرفت که ابعاد اولیه «از دست رفته» اند. در F، حالتی سخت «از دست داده» شده‌است. در کل و برای خلاصه کردن بحث، در همه شش مفهومی که اکنون به‌ظاهر و دراصل می‌توانند یک ریشه باشند، معناژه‌ای واحد را به‌صورت «از دست دادن (وضعیت یا کیفیتی یکپارچه/پرتنش)» می‌شود بازسازی کرد؛ که البته پذیرش آن کار را راحت‌تر می‌کند ولی نپذیرفتن آن نیز خللی در روند کار ما وارد نمی‌سازد.

واضح است که پذیرش این استدلال خللی نیز در بازسازی‌هایی هم‌چون *tsel- توسط کروون و لوبوتسکی (Lubotsky & Kroonen, 2009) برای ریشه E پدید نمی‌آورد؛ یا شمول حنجره‌ای‌های *h₁ و *h₂ را در ریشه‌های C و F در LIV (۲۰۰۱) نقض نمی‌کند؛ چون مانند هر گسترندی از نوع هم‌خوان، *H را می‌توان برای گسترندار کردن *sel- و پدیدآیی معانی تازه به کار برد.

۲. گسترش **sel-*

تمرکز در اینجا بر صورت‌هایی است که در ایرانی بازتاب یافته‌اند ولی در برخی موارد نمونه‌هایی کمکی نیز از دیگر زبان‌های فرزند هندواروپایی آورده شده‌است.

۲-۱. گسترش بدون میان‌واکه گشت

برخی از صورت‌های گسترندادار شده (extended) ی ریشهٔ مادر **sel-* پیش‌تر ذکر شدند که ظاهراً با افزودن گسترند (root extension) های حنجره‌ای **h₁* و **h₂* به آن ساخته شده‌اند. موارد دیگری نیز هستند که می‌توانند حاصل افزودن گسترندهای دیگر باشند که در زیر می‌آیند:

۲-۱-آ. ریشهٔ **sel-(g)*: «ول/رها کردن؛ فرستادن»

تحول معنایی: از دست دادن (وضعیت یا کیفیتی یکپارچه/پرتنش) < از دست دادن ایستاری فعلی (به‌ناگهان) < به حرکت در آوردن؛ رها کردن؛ فرستادن.

درجهٔ سادهٔ **s̥l-(g)* و افزودهٔ **sel-(g)* در LIV برای ایرانی و با تردید برای یونانی (در میان بقیه) ذکر شده‌اند: فارسی باستان **hard-/*hrd-* و اوستایی *har^oz-/hr^oz-* «ساطع کردن؛ بیرون دادن؛ هِشتن؛ پالودن»: فارسی میانه *harzag* «شُل؛ ول» (< فارسی نو «هرزه»); فارسی میانه *halag* (از فارسی باستان **hard-* < فارسی میانه **hal-*) «نادان؛ بی‌احتیاط»؛ احتمالاً فارسی نو «هالو» نیز به اینجا مربوط است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۲۸۷۵)؛ فارسی میانه *hyl-* (از فارسی باستان **hrd-*) «اجازه دادن؛ ترک کردن؛ عفو کردن؛ نشان دادن؛ نصب کردن»؛ پارسی *h(y)štn, hyrz-* (به همان معانی) (Durkin Rix et al, 2004) (Meisterernst, 2004) (MacKenzie, 1971) (Reichelt, 1911: 277) (2001: 259).

فارسی میانه *harg* «مالیات، عوارض» (< فارسی نو *xarj* «هزینه»؛ *xarāj* «مالیات»، عوارض) ممکن است به همین ریشه مربوط باشند و نه به ریشهٔ سامی *h-l-k* «راه رفتن» و صورت آرامی **halākā*، که والتر ب. هنینگ (Henning, 1935: 291-293) پیش‌نهاد کرده‌بود. همهٔ شکل‌های فرضی فارسی میانه (**harāg*) و فارسی باستان (**harāka-*) که برای **hr^og* (به‌جای *hrg* شاهددار) بازسازی شده‌اند، می‌توانند وام‌گیری مجدد از صورت معرب «خراج» باشند که در عربی بر پایهٔ ثلاثی خ-رج و به‌قیاس ساخته شده. برای این فرضیه، بنگرید به م. شوارتز (M. Schwartz). قس. گوهر/جوهر. جانی چونگ (Cheung, 2007: 131) ریشه‌ای ایرانی آغازین به شکل **harH-* «باز دادن؛ تهاتر کردن؛ دادوستد کردن» را پیش‌نهاد کرده که در نهایت می‌تواند به همان **sel-* هندواروپایی (در این مورد، **sel-h₁-* «گرفتن < به دست آوردن؛ مالک شدن») بر گردد.

قس. سغدی 'rkx «کار؛ کسب» و یغناپی ark «کار»؛ فارسی نو (با پیشوند *-ui) گوهر(یدن) «عوض کردن» (از فارسی میانه whyr-/whwr «قاطی کردن؛ عوض کردن»)، که احتمال دارد به همین‌جا مربوط باشند (در کنار ریشه‌های دیگر که سیمز- ویلیامز داده و خارج از بحث این مقاله است). اگر بتوانیم ریشه ایرانی آغازین *-harg «بخشی از اموال (که برای منظوری رها/واگذار شود)» را بازسازی کنیم، واژه همتای سنسکریتش sarga- «رها کردن» (Monier-Williams, 1899: 1183c) خواهد بود که متناظر مفهومی اصلی ریشه گسترندار شده است. در این صورت، شکل بازسازی‌شده باید *(g)-sel باشد تا هندوایرانی *-sarg و *-sarj (هر دو) را پوشش دهد.

۲-۱-ب. ریشه *ser-p: «خزیدن؛ سریدن»

تحول معنایی: از دست دادن (وضعیت یا کیفیتی یکپارچه/پرتنش) < به حرکت در آمدن < خزیدن؛ آهسته حرکت کردن؛ دزدکی رفتن.

هندواروپایی آغازین *ser-p نامزد خوبی برای ریشه گسترندار از *sel است، با جای‌گزینی متناوب -r/l- و گسترش با *-p. ایرانی آغازین ریشه متناظر با ودایی *sarp- به شکل *(h)arp- ندارد، ولی صورت میان‌واکه‌گشته *(h)rap- را می‌توان طبق قاعده پیش‌بینی کرد. چونگ (Cheung, 2007: 184) ریشه‌ای به شکل *Hrab/f- (با حنجره‌ای آغازین)، ریکس و دیگران (Rix et al., 2001: 496) ریشه هندواروپایی *reb^h- (با علامت سؤال) و پوکورنی (Pokorny, 1959: 853) ریشه‌ای به شکل *reb^h- را فهرست کرده‌اند که «برخی» مشتقات ذیل آن‌ها می‌توانند هم‌تبار با ریشه ایرانی *rap/f- «راه رفتن» (از تحول: آهسته حرکت کردن > خزیدن؛ قس. یونانی φρω در قسمت هم‌تبارها) باشند. بعضی از هم‌تبارهای پیش‌نهادشده در IEW و LIV، شامل پارتی rf- «حمله کردن»، ایرلندی میانه reb «بازی»، یا ژرمنی میانه علیا reben «به حرکت در آمدن»، یا به دلایل معنایی یا بنا بر دشواری‌های آواشناختی، به اینجا مربوط نخواهند بود. برخی هم‌تباران: فارسی نو raftan/rav-، فارسی میانه -(b)lw-/(b)rw، بلوچی -(w)ra(r)apt-، کردی (سورانی) -lō- و (کرمانجی) -roy «رفتن؛ ترک کردن»، (با پیشوند ?-ā) ختنی -ārūh (چونگ، همان‌جا). یونانی φρω «خزیدن؛ رفتن»؛ لاتینی serpo/-ere «خزیدن؛ سریدن» و serpens «مار، خزنده» (de Vaan, 2008).

۲-۲. گسترش با میان‌واکه‌گشت

ریشهٔ مادر هندواروپایی آغازین -sel* با گسترندافزایی توأم با میان‌واکه‌گشت نیز گسترش یافته‌است. در این صورت، این ریشه سیر -C-Re-Ce->-C-CeR->* را پشت‌سر گذاشته که چون هم‌خوان آغازین در این جا -s* است و ممکن است مشمول پدیدهٔ s-شناور شود، منطقی‌ست که صورت حاصل را به شکل -C-Re(C)* در نظر بگیریم. با لحاظ حنجره‌ای‌ها، شکل نهایی -C(s)le(C)* به دست می‌آید که هریک از C ها (به‌طور غیرهم‌زمان) می‌تواند یکی از حنجره‌ای‌ها باشد. ریشه‌های موجود در ایرانی حاصل از این شکل، از این قرار خواهند بود:

۲-۲-آ. ریشهٔ -le(s)-: «نزار شدن»

تحول معنایی: از دست دادن (وضعیت یا کیفیتی یکپارچه/پرتنش) < از دست دادن ابعاد/قوت/وزن/پوشش (مو، پشم، ...)> کوچک/نازک/نحیف/سبک (و نتیجتاً چابک) شدن؛ صاف/ساده/کچل/لیز شدن
ایرانی باستان -raǵ-/* < فارسی باستان -rag-/*؛ اوستایی -raz-/*ray-/*rag-/*
این ریشه شاهد مستقیمی در فارسی باستان یا اوستایی ندارد و طبق قاعده پیش‌بینی شده که شکل‌های فوق را باید می‌داشتند. برخی هم‌تبارهای موجود در ایرانی میانه و نو می‌توانند حاکی از وجود این صورت‌ها در ایرانی باستان باشند.

- فارسی نو «لاغ/لاخ»: شاخهٔ باریک؛ واحد شمارش چیزهای باریک و نازک، هم‌چون مو و ترکه (لغت‌نامهٔ دهخدا). در این معنا، احتمالاً از ایرانی باستان -rāga*
قس. کردی leq/liq/lik «شاخه»؛ ممسنی lighgä «شاخه»؛ دوانی lâya «شاخه»
درخت؛ بختیاری lik «خوشه»؛ لکی lek «ترکه».

- فارسی نو «لاغر/ریغل»: نازک، باریک، نزار، نحیف. احتمالاً از ایرانی باستان (< PIE *(s)leg-ro- > -ra- rāg*)، با جای‌گزینی متناوب -r/l- و میان‌هشت (یا جای‌گشت/قلب). «ریغل» ناشی از جای‌گشت در حالت مفعول‌فیهی صورت ایرانی باستان، یا صرفاً حاصل ناهم‌گون‌سازی واکه ممکن است باشد. قس. یغناپی (احتمالاً دخیل از تاجیکی) lōq «ضعیف؛ خسته» (Novák, 2010)؛ وخی loyar «بد»؛ lâša «لاغر»؛ پشتو (خیشومی‌شده) rangai «لاغر»، (خلیلی) laxta «آب‌باریکه» (Morgenstierne, 2003). صورت‌های فوق همگی حاکی از ریشه‌ای مشترک در ایرانی هستند.

از لحاظ شکلی و معنایی می‌توان «لاغر» فارسی را (بدون توجه به هم‌تباران دیگرش در ایرانی) از یونانی λαγαρός نیز گرفت؛ ولی مشکلات اساسی‌ای در سطح آوایی به

دلیل قواعد انعطاف‌ناپذیرتر در یونانی نسبت به هندوایرانی بروز می‌کند. بیکس (Beekes, 2010: 819-820) این واژه یونانی را ذیل مدخل ($\lambda\alpha\gamma\alpha\acute{\iota}\omega < \lambda\alpha\gamma\acute{\alpha}\sigma\alpha\iota$) «رها کردن» آورده، ولی اشاره می‌کند که اینها نمی‌توانند از لحاظ مفهومی «درون» خود زبان یونانی با هم مرتبط باشند. هر چند از نظر تبار معنایی یا semantic clade (همان‌گونه که پیش‌تر دیده شد) این‌ها می‌توانند از یک ریشه باشند، استدلال وی آنجا که مربوط به زبان یونانی است، صحیح و معتبر است. از این روی، او تلاش می‌کند صورت slh_2g- را برای یونانی بازسازی کند که منجر به $sl\acute{a}g-$ باید شود (نک. جدول حجره‌ای‌ها در یونانی در بخش یادآوری‌های اولیه) و همین، به اذعان خود وی، هرگونه ارتباط صورت‌های یونانی را با هم‌تباران بالقوه‌شان در دیگر زبان‌های هندواروپایی غیرقابل توجیه و توضیح می‌سازد.

به‌عنوان راه‌حل، بیکس سپس این نظر را پیش می‌کشد که لازم است یونانی یک شکل صفربنیاد (ساده) دومی نیز داشته‌باشد (که ندارد) یا این که نهایتاً با واژه «لاگروس» به‌عنوان موردی دخیل از زبان‌های زیرلایه برخورد شود؛ ولی اگر ریشه‌شناسی مذکور برای ایرانی پذیرفته شود، تمامی این دردسرها رفع و واژه یونانی یادشده دخیل از یکی از زبان‌های ایرانی باستان فرض می‌شود که بعدها، هم از لحاظ مفهومی، هم از نظر ساخت‌واژی، در یونانی با ($\chi\alpha\lambda\alpha\acute{\iota}\omega < \chi\alpha\lambda\alpha\rho\acute{o}\varsigma$) «ضعیف‌شده؛ شل، ول، لغ» قیاس شده‌است. مشکلاتی مشابه در مورد فعل یونانی ($\lambda\alpha\gamma\gamma\acute{\alpha}\zeta\omega$) (صورتی خیشومی‌شده احتمالاً با خاستگاهی یکسان) نیز صدق می‌کند که بیکس (Beekes, 2010: 1608-1609) باز به‌درستی بر این باور است که نمی‌تواند با قواعد آوایی درون یونانی توضیح داده شود. در واقع، ممکن است که این فعل حاصل پس‌سازی یا back-formation درون خود یونانی باشد.

• سغدی $r\acute{y}$ «بیابان؛ بائر؛ بدون پوشش» (یغناپی $r\acute{o}y$ «جنگل؛ دمن»؛ فارسی میانه $r\acute{a}y$ «مرغزار، دشت») (Henning, 1940: 95) (Novák, 2010). احتمالاً از ایرانی باستان $r\acute{a}ga-$ «دشت خالی و بی‌پوشش؛ کچل».

بیلی (Bailey, 1979: 368-9) نیز این صورت‌ها را از ایرانی باستان $r\acute{a}ga-$ ولی از صورت احتمالی $rau\acute{a}g\acute{a}$ (بدون توضیحی در مورد ساخت) و نهایتاً هندواروپایی $reu-$ «گشودن» می‌داند. برای توضیحات جای‌گزین برای ریشه اخیر، بنگرید به بخش سه.

مورگنستیرنه (۲۰۰۳) نیز صورت ایرانی -rāga* را برای «راغ» سغدی پیش‌نهاد می‌کند ولی از شکل -rauāga* (نشانه پرسش از خود وی است).

• دهخدا (لغتنامه، ۱۳۷۷) واژه «خرایگ» (= بیابان؛ دشت) را از فرهنگ نفیسی (نفیسی، ۱۳۴۳) نقل می‌کند که ممکن است هم‌تبار کهنی متعلق به همین تبار در زبان‌های ایرانی باشد. در این صورت، ظاهراً به -xarāyag > -xrāyaka* > -rāg-a-ka*(h) بر می‌گردد. همین واژه با طی تحول -ā- > -āya* به «خراگ/خراک» بدل شده که در متون فارسی نو سابقه دارد و هم‌چنان در برخی گویش‌های فارسی، در مفهوم «بیابان»، به کار می‌رود. برای نمونه، در کتاب ارشاد الزراعه (اثر قاسم بن یوسف هروی) در چند جا این واژه به صورت «خراک» ذکر شده؛ از جمله،

«اگر خواهند که زمین خراک را در آخر سال به طریق سیاه‌کشت گندم یا جو را زراعت نمایند زمین را آب داده شیار نمایند.» یا، «باید که انبار بسیار در زمین خراک و شدید که باذنجان زراعت خواهند نمود نریزند.»

• فارسی نو «لَشْنُ/لَشَن» صاف، ساده، هموار. احتمالاً از فارسی باستان -rašna* > -raz-na* > -laḡ-na*(s)le(ḡ)-no- > *(s)le(ḡ)-no-). حسن‌دوست (۱۳۹۳: ۲۵۲۱) این واژه را مرتبط با سنسکریت -ślakṣṇa- (= لیز) > -(s)leḡ^h-s- می‌داند. قس. فارسی نو «لخشیدن» (= سر خوردن) که یا با همین صورت سنسکریت مرتبط است یا به ریشه مورد بحث ما با شکل -s-(s)le(ḡ)-. واضح است که هر دو این‌ها از لحاظ نظری می‌توانند با گسترندهای متفاوت، به -sel* هندواروپایی برگردند.

• فارسی نو «لجن»، همراه با تلفظ و املای اکنون منسوخ‌شده «لژن» (> فارسی میانه lajan)، ممکن است زیر همین تبار معنایی و همین ریشه با همین گسترند قرار بگیرد. قس. خوانساری leḡen، یزدی reḡen، آشتیانی ležēna، و مانند آنها، همگی به معنای «لجن».

• یغنابی lēxna (= صاف؛ نغز و ظریف) و lēxōnák (= صاف) (احتمالاً وام‌واژه‌هایی از گویشی از فارسی تاجیکی) ممکن است به همین‌جا مربوط باشند (افشار، ۱۳۶۸) (Kia, 1956) (Eilers, 1976).

• فارسی نو «لخت»: (در مورد اعضا و ماهیچه‌ها) در وضعیت راحت؛ (در مورد مو) صاف و نرم. احتمالاً از ایرانی باستان -rax-ta*(s)leg-to- > PIE *(s)leg-to-). در این معنا، قابل مقایسه است با لاتینی laxus (= راحت، گشاد) که از -so-(s)leḡ- PIE است. صورت خیشومی‌شده همین ریشه ممکن است منجر به واژه‌هایی هم‌تبار در ایرانی و لاتینی شده‌باشد. بدین

ترتیب که هندواروپایی آغازین $-(s)len(\acute{g})^*$ در هندوایرانی $-lang^*$ را به دست می‌داده (de Vaan, 2008: 325). فارسی نو «لنگ» (و «لنگیدن»): شل بودن؛ کند بودن. قس. سنسکریت $-laṅga$ (= شل بودن؛ شل بودن). در عین حال، هندواروپایی آغازین $-(s)len(\acute{g})^*-u-$ (= ضعیف؛ بی‌حال) صورت‌های لاتینی $languēō$ و مشتقاتش نظیر $languidus$ را به دست داده (de Vaan, 1899) (Monier-Williams, 1899) (Mayrhofer, 1956) (2008). برخی هم‌تبارهای دیگر: ژرمنی آغازین $-slakaz^*$ ؛ نوس باستان $-slak^*$ ؛ ژرمنی باستان علیا $-slah^*$ ؛ انگلیسی باستان $slæc$ ؛ همه به معنای «نحیف» (Beekes, 2010).

۲-۲- ب. ریشه $-(s)re-p^*$: «رفتن؛ راه رفتن»

بنگرید به $-(s)er-p^*$ ، زیر بخش «۲-۱- ب».

۲-۳. گسترش با گستردهای ترکیبی

ریشه‌های مادر هندواروپایی آغازین را می‌توان با افزودن بیش از یک گسترند نیز گسترش داد. از میان گسترندهای «میانجی» پرکاربرد، می‌توان به نیم‌واکه‌های $-i-$ و $-j-$ اشاره کرد که پیش از گسترندهای دیگر می‌آیند. برای الگوی هندواروپایی آغازین $-i-C-(s)le-i^*$ ، ظاهراً چند نمونه در هندوایرانی وجود دارد:

۲-۳- آ. ریشه $-(s)le-i(\acute{g})^*$: «جستن (و سپس فرو افتادن)؛ افتادن؛ ریختن، جاری

شدن» (این ریشه در LIV بدون $-(s)$ مدخل شده است).

تحول معنایی: از دست دادن (وضعیت یا کیفیتی یکپارچه/پرتنش) < از دست دادن ایستاری موجود (به‌ناگهان) < به حرکت در آمدن؛ رها شدن؛ جاری شدن < مشوش شدن؛ جستن (و سپس فرو افتادن)؛ افتادن؛ ریختن

ایرانی آغازین $-raij-/raig^*$ < فارسی باستان $-raid^*/raig^*$ ؛ اوستایی $-raēz^*$:

• فارسی نو «آلیختن (آلیز-): لگد زدن (پاها را ناگهان بالا بردن و زدن و فرود آمدن). احتمالاً از ایرانی باستان $-raij-$ با پیشوند فعلی $-ā-$ و جای‌گزینی متناوب $-r/l-$. قس. کردی (کرمانجی) $-līstin, laystin/līz-$ «بازی کردن؛ رقصیدن»؛ یغناپی $-lik$ «لرزیدن»؛ فارسی نو «لغ» (= غیرثابت، لرزان) که ممکن است به اینجا (یا به $-le-g-(s)$) مربوط باشند (مثال‌ها از چونگ، ۲۰۰۷).

• فارسی نو «ریختن (ریز-): (= جاری شدن). احتمالاً از ایرانی آغازین $-raij-/j-$ (+) $-raig/ta-$ قس. فارسی میانه مانوی $-rēxt^*$ «قالب/ریخته (ی طلا)»، فارسی میانه $-rēxt$ «جاری شدن؛ ریختن»؛ با پیشوند $-pati^*$: $-pahrēz$ «جاری شدن». سغدی بودایی $-ryz$ ؛ با پیشوند $-aqa^*$ ؛ سغدی مسیحی $-wyrxs$ «ریخته شدن». چونگ (۲۰۰۷) این‌ها را زیر

مدخلی به شکل **Hraič-* «ریختن؛ جاری شدن» آورده و گفته متناظر هندواروپایی آن را نمی‌توان یافت. ضمناً همین ریشه را گسترنداری از ریشهٔ فرضی دیگری به شکل **HraiH-* می‌داند. با توجه به تبارۀ معنایی معرفی‌شده، شاید نیازی به چنین مفروضاتی نباشد. هم‌تبارهای دیگر: یغناپی *-rīxs* «ریختن؛ جاری شدن»؛ سیوندی *-rēš-*, *-riš-* «ریختن؛ انداختن»؛ کردی *-rēž-* «جاری شدن؛ (بیرون) ریختن»؛ و مانند آنها.

• فارسی نو «ریختن (ریز-)) (= فرو افتادن). احتمالاً از ایرانی آغازین - + **raig/ǰ-* (پارتی *-ryz* «افتادن (برگ‌ها)»؛ سغدی *-ryz*، هم‌چنین با پیشوند **aua-*: **wryz* «فرو افتادن»؛ یغناپی *-rīxs* «افتادن (از درخت، آسمان)»، (واداری) *-rīxsān* «تکاندن (درخت)؛ انداختن»؛ بلوچی *-rēz* «لاغر شدن؛ فاسد شدن»؛ پشتو *-rēž* «افتادن (برگ‌ها)؛ ریخته شدن» (Novák, 2010) (Morgenstierne, 1938) (Gharib, 1995).

چونگ (۲۰۰۷) در زیر مدخل **raiz-* آورده که فعل پشتو معنای «ریختن» هم دارد ولی بر این باور است که این معنا گرده‌برداری از فارسی ست و مجدداً عنوان می‌کند که هیچ ارتباطی با هندواروپایی نمی‌توان برایشان در نظر گرفت. در حالی که این دو ظاهراً یک ریشه با دو مفهوم جداگانه هستند که مشخصاً در خود ایرانی و در دورهٔ ایرانی آغازین تخصیص معنایی یافته‌اند.

فارسی نو «ریز(ه)». احتمالاً از فارسی میانه‌ای فرضی **rēzag* (Ir. **raij̄-a-ka->*). این واژه از نظر ریشه‌شناسی قابل‌قبول موردی دشوار مانده‌است. در مورد معنای فرضی «چیزی که از بدنۀ کامل و یکپارچه‌ای جدا شده و افتاده؛ خرده»، گمان حسن‌دوست (۱۳۹۳: ۱۵۰۴ و ۱۵۰۹) که «ریزه» و «ریختن (=افتادن)» از یک ریشه‌اند، پذیرفتنی به نظر می‌رسد. در این صورت، قابل‌قیاس است با مدخل دوم پوکورنی از صورت‌های **sel-* و نیز، احتمالاً پارتی **rēzag* در **sngryzg* «سنگ‌ریزه»؛ فارسی نو «سنگ‌ریزه» (Durkin-Meisterernst, 2004: 55). همچنین، قس. فارسی نو «ریگ» (از فارسی میانه *-ryg*). برای نظر جای‌گزین، بنگرید به هوبشمان (Hübschmann, 1895: 68) که «ریگ» را به‌جای *-a-(ka)-raij̄(ǰ)-**، از فارسی باستان *-raika** و ریشهٔ **raij̄-* «جاری کردن، بیرون ریختن» می‌داند. واژه‌های هم‌تبار احتمالی: (خیشومی‌شده) سغدی *-ryncʔk(k)*، *-ryncwk*, *-ryncyk* «ریز، کوچک؛ سبک؛ بچه»؛ یغناپی *-rizgī* «خرده؛ ریزه»؛ سنگلیجی *-rizyāk* «کوچک»، *-rižuk* «حیوان کوچک؛ بزغاله» (Morgenstierne, 1938) (Gharib, 1995).

۲-۳-ب. ریشه $*(s)le-ǰ-(g)$: «مالیدن» (Rix et al., 2001)؛ سریدن (Beekes, 2010) تحول معنایی: از دست دادن (وضعیت یا کیفیتی یکپارچه/پرتنش) < به حرکت در آمدن < سریدن؛ لغزیدن < مالیده شدن.

ایرانی آغازین $*(h)raǰg/j-$ < ایرانی شرقی و شمال غربی $*(h)raǰg/z-$:
 • فارسی نو «لیز»؛ «لیزیدن» (= لیز خوردن). احتمالاً از ایرانی $*raǰz-a-$ (Pir. $*raǰj-a-$ >)

• فارسی نو «لیسک» (به جای شکل موردانتظار $*lēzak$). احتمالاً از ایرانی $*raǰz-a-$ (Monchi-Zadeh, 1990) $ka-$ قس. گیلکی $lisk$ «لیز» (ibid.). دیگر هم‌تبارهای احتمالی: لیتوانیایی $sliekas$ «گونه‌ای حلزون»؛ لتونیایی $sliēka$ «کرم (خاکی)»؛ نورسی باستان $slikr$ «صاف»؛ انگلیسی باستان $slican$ «صاف کردن»؛ انگلیسی $slick$ «صاف»؛ ژرمنی باستان علیا $slihhan$ «خزیدن؛ دزدکی حرکت کردن»، و مانند آنها (Klein, 1998) (Derksen, 1998) (Fraenkel, 1962) (1971).

• یغناپی $xilk/xelk$: یخ‌رفت، برف‌ویخ سیال و خزنده. احتمالاً، با جای‌گشت، از $*(h)raig-a-ka- > *xlē(k)k$.

• فارسی نو «خلیش»: گل یا لجن (چسبناک). احتمالاً از ایرانی آغازین $*(h)raǰj-ja-$ < $*xraǰza-$ < $*xraǰša-$. «خلیش» از لحاظ حفظ $*x- > *h-$ آغازین قابل‌مقایسه است با «خرایگ» (نفسی، ۱۳۴۳) (دهخدا، ۱۳۷۷) (برهان قاطع، ۱۳۶۱).

هم‌تبارهای دیگری در هندواروپایی وجود دارند که از الگوی $*(s)le-C-$ پی‌روی می‌کنند ولی با گسترده‌های دیگر. از جمله، ژرمنی میانه علیا $slim$ ؛ انگلیسی باستان $slim$ (Klein, 1971)؛ هردو به معنای «خلیش».

۲-۳-پ. ریشه $*(s)le-ǰ-k^*$: «رفتن؛ ترک کردن» (این ریشه در LIV بدون $*(s)$ مدخل شده است).

تحول معنایی: از دست دادن (وضعیت و کیفیتی یکپارچه/پرتنش) < به حرکت در آمدن < رفتن؛ ترک کردن. ایرانی آغازین $*(h)raik/č-$ < فارسی باستان $*raik/č-$ ؛ اوستایی $raēk/č-$. این ریشه در اکثر زبان‌های ایرانی شاهد دارد و شامل طیف گسترده‌ای از افعال نیز می‌شود که با پیشوندهای گوناگون پدید آمده‌اند. برخی از آنها عبارت‌اند از (مثال‌ها، غیر از مواردی که جز آن ذکر شود، همگی از MacKenzie, 1971; Durkin-Meister-Ernst, 2004; Gharib, 1995; Cheung, 2007):

- فارسی نو «ریشتن (*ریز-):» عفو کردن؛ رها کردن. فارسی نو «ریزن» (= کسی که باد رها می‌کند) ظاهراً به همین‌جا مربوط است؛ ستاک مضارع «ریز-» نیز به همین ترتیب بازسازی شده‌است. ریشتن (به‌جای صورت موردانتظار ریختن) ممکن است برای ایجاد تمایز با «ریختن» و در دورانی متأخرتر ساخته شده‌باشد.
 - فارسی نو «گریختن (گریز-):» فرار کردن. از فارسی میانه (wlyxtn wryxt /wryxt-) (wryz-) به همان معنا؛ همگی با پیشوند -ui*.
 - فارسی نو «پرهیختن (پرهیز-):» خودداری/دوری/پرهیز کردن. نتیجه‌ی جای‌گشت در فارسی میانه (phryxt phryz-) /phlyxt (p'hlyc-) به همان معنا؛ همگی با پیشوند -pati*.
 - سغدی (ناگذرا/آغازی) -prys-/prxs: (باقی/پشت‌سر) ماندن. یغناپی شرقی -paráxs و غربی -piráxs: پشت‌سر/عقب ماندن؛ بدون کمک ماندن. خورازمی -pryḫ: پشت‌سر گذاشتن؛ ترک کردن؛ همگی با پیشوند -apa*.
 - سغدی -pr⁽²⁾yc: ترک کردن؛ ول کردن. با پیشوند -pari*.
 - فارسی نو «ری، ریگ» (در ترکیب «مرده‌ری» یا «مرده‌ریگ»): «ماترک؛ بقایا؛ میراث» (Bailey, 1979: 217). احتمالاً از ایرانی باستان -raik-a* قس. اوستایی -raēxānah «ارث؛ میراث» (>-raik-nah*)؛ سنسکریت -rikthá, rekṇah «ارث؛ اموال به ارث رسیده»؛ چونگ (۲۰۰۷) سغدی rxm'k, rxmyh «بقایا» را نیز به همین‌جا مربوط می‌داند ولی در مورد ساخت آنها توضیحی نمی‌دهد. این‌ها احتمالاً از ایرانی باستان -rik-mā* -kā هستند. برخی هم‌تبارهای دیگر: سنسکریت -srek «رفتن؛ حرکت کردن» (>-s)raik*) احتمالاً از همین ریشه و صورتی کهن با حفظ -s* آغازین است. یونانی λείπω «ترک می‌کنم»؛ لاتینی (خیشومی‌شده) linqūō «ترک می‌کنم»؛ گوتی leihvan «قرض می‌دهم»؛ ارمنی lk'anel «ترک کردن»، و مانند آنها (Rix et al., 2001) (Martirosyan, 2010).
- ۲-۳-ت. ریشهٔ -le-ḡ-d^h*(s): «لغزیدن؛ سریدن»
- تحول معنایی: از دست دادن (وضعیت یا کیفیتی یکپارچه/پرتنش) < به حرکت در آمدن < سریدن؛ لغزیدن < خطا کردن؛ مرتکب لغزش شدن.
- این ریشهٔ گسترندار باید طبق قاعده صورت هندوایرانی آغازین -{l, r}Raidh*(s) را به دست دهد که ودایی -sridh-/sredh- خطا کردن؛ شکست خوردن» (Monier-

Williams, 1899: 1274b) از آن بر جای مانده (یک صورت h_3sleid^h بازسازی شده که حنجره آغازی‌اش به خاطر مشتقات $\acute{o}\lambda\iota\sigma\theta\epsilon\iota\nu$ در یونانی بوده؛ ولی به نظر می‌رسد که بهتر است آن را استثنايي غيرعامل در نظر بگیريم و از h_3 چشم بپوشيم. (بنگرید به Beekes, 2010: 1068-1069). تا کنون هیچ بازتابی از $*(s)Ra\grave{a}dh$ در ایرانی پیش‌نهاد نشده؛ ولی با توجه به این که صورت هندوایرانی آغازین باید منجر به صورت ایرانی باستان $*(h)ra\grave{a}id$ می‌شده، می‌توان موارد زیر را به‌عنوان بازتاب‌های آن شناسایی کرد:

• فارسی نو «ریستن (*ریه-)»: لغزیدن (به درون چاه، چاله، آبگیر،...). این فعل تاکنون از نظرها دور مانده، با وجود این که در فرهنگ نفیسی، برهان قاطع و دست‌کم سه لغت‌نامه دیگر ثبت شده و دهخدا نیز آنها را نقل کرده‌است. افزون بر این، نفیسی (همان‌جا) و دیگران واژه‌ای از فارسی نو به شکل «ریه» (= شکست؛ ناامیدی) و مصدری جعلی به شکل «ریهیدن» (= افتادن؛ سریدن، لغزیدن) را ثبت و ضبط کرده‌اند. بر اساس همین صورت‌ها نیز ستاک مضارع «ریه-» برای «ریستن» قابل‌بازسازی‌ست. در واقع، این‌ها حاصل تحول قاعده‌مند از همان صورت پیش‌بینی‌شده ایرانی باستان هستند، به این ترتیب:

rēst فارسی نو $> *raista- > *raid-ta-$ ایرانی باستان

$*rēh(-)$ فارسی نو $> *rēθ- > *raiθ(a)- > *raiða- > *raid-a-$ ایرانی باستان

حسن‌دوست (۱۳۹۳) «ریهیدن» فارسی نو را به «ریختن» ربط داده که از لحاظ آوایی پذیرفتنی نیست و از نظر مفهومی نیز توجیهش کمی دشوار است. برخی هم‌تبارهای دیگر: انگلیسی *slide* «لغزیدن»؛ لاتویایی *slīdān* «لغزیدن؛ سریدن»؛ لیتوانیایی *slidùs* «لغزنده».

۳- صورت گسترندار ترکیبی $*(s)le-u-C$

اگر ریشه مادر هندواروپایی آغازین $*ser-$ را بالقوه صورتی دیگر از $*sel-$ در نظر بگیریم، ریشه $*(s)reu-$ را نیز می‌توان تحت الگوی $\{r, l\} *(s)Re-u-(C-)$ قرار داد که در آن $C = \emptyset$ است. در این صورت، معناگان یا semantics آن قابل‌مقایسه خواهند بود با معناگان $*(s)le-u-(\grave{e})$ ، که از میان آنها مفهوم «جاری شدن» چیرگی دارد.

• هندواروپایی آغازین $*(s)Reu-$ منجر به ایرانی آغازین $*(h)rau-$ می‌شده که از آن واژگان بسیاری برجای مانده‌است؛ از جمله: اوستایی (اضافی جمع) *raonam* از *ravan-* $*(h)rau-an- (<)$ ؛ سغدی $*(h)r(a)u-s- (<)$ $rwš-$ «جاری شدن؛ سرریز شدن»؛ یغناپی $rũš-$ «جاری شدن؛ افتادن (ستارگان)»؛ خوارزمی $rw-$ «جاری شدن» و r^wvy- «جاری

کردن»؛ پارتی -r'w «ریختن»؛ فارسی نو «رود» (از <rauta(h)-<* (h)rau-tah- (Reichelt, 1911) (Monier-Williams, «رود» srótas سنسکریت؛ قس. سنسکریت srótas «رود» (Cheung, 2007) (1899). برخی دیگر از هم‌تبارها: سنسکریت -sraV «جاری شدن»؛ یونانی ῥέω «جاری شدن»؛ لیتوانیایی sravėti «(به‌آرامی) جاری شدن»؛ ارمنی aroganel «آب‌یاری کردن».

• افزون بر این‌ها، ریشهٔ هندواروپایی -Reu(s)* ظاهراً مفهومی دیگر نیز در خود داشته و آن «رها کردن، آزاد کردن؛ باز کردن» است که صورت‌هایی چون اوستایی -ravah «رهایی، آزادی؛ فضای باز» ممکن است از آن برجای مانده باشد (در این صورت، صورت -reues* در پوکورنی (۱۹۵۹) باید به -reus(os/es)* اصلاح شود). فعل فارسی نو «ریودن» (= رها/آزاد/عفو شدن؛ معاف شدن) (فرهنگ نفیسی) نیز به همین‌جا مربوط است که ستاک مضارع آن (ریو-) باید از ایرانی باستان -rau-ia(h)* (ساخته‌شده با شکل افزودهٔ ریشه به‌جای شکل ساده یا صفر- بنیاد) باشد.

• هندواروپایی آغازین -leu(s)* «شل و آویزان؛ گشاد» ظاهراً همان است که در سنسکریت (-sru)(var. -sru) -srau «لنگ زدن/بودن» منعکس شده‌است. یغناپی lawáš «دست‌وپاچلفتی» و فارسی نو «لوش/لوش» (= خریزهٔ فاسد و آب‌انداخته و نرم‌شده)، هردو ظاهراً از ایرانی آغازین -a-srau* «لنگ بودن؛ هدر دادن» باید بوده و به همین ریشه مربوط باشند. به همین ترتیب، فارسی نو «لوتند» (= تنبل و بی‌کار) و یغناپی دخیل lavánd «تنبل»، که از ایرانی آغازین -ant-rau* «ناکار، عاطل و باطل؛ هدردهنده» باید مشتق باشند. همین ریشه ظاهراً با گسترند -leu(s)* بازتاب‌هایی در هندواروپایی دارد:

۳- آ. ریشهٔ -leu(s)*: «شلیدن، لنگیدن؛ گُند بودن»

تحول معنایی: از دست دادن (وضعیت یا کیفیتی یکپارچه/پرتنش) < از دست دادن قوت؛ از دست دادن ایستار < گُند شدن؛ شُل (و آویزان) شدن؛ شَلیدن.

هندواروپایی آغازین -leu(s)* منجر به ایرانی آغازین -rau(h)* (در کنار -raug(h)* می‌شده که خیشومی‌شده‌اش فارسی نو «لنج/لنجا» (= شَل، لنگ، فلج) را به دست می‌داده (با تحول از -runj(h)- (āka)*). برای تحول معنایی‌ای مشابه، بنگرید به «لخت» و «لنگ» زیر ریشهٔ -leu(s)*. نظر حسن‌دوست (۱۳۹۳: ۲۵۳۲) را، که این واژه‌ها به سنسکریت -locaka «ابله» مربوط‌اند، از لحاظ معنایی و قواعد آوایی به‌دشواری می‌شود پذیرفت.

برخی دیگر از واژه‌های هم‌تبار: سوئدی (گویی) slogga «گُند بودن»؛ نروژی (گویی) slugga «گُند بودن»؛ نروژی slauk «آدم شُل»، lukr, lugr «شُل؛ گشاد»؛ انگلیسی میانه sluggi «گُند»؛ ژرمنی سفلا slūk «ضعیف».

۴. نتیجه

رویکرد (معنا) تبار‌شناختی در برخورد با ریشه‌های پیش‌نهادی موجود، هرچند بسته‌وگریخته و محدود از سوی زبان‌شناسان و در مناسبت‌های گوناگون به کار گرفته می‌شود، هم‌چنان در پدید آوردن دید و نمایی کلان در مطالعات ریشه‌شناختی اهمیت دارد. در اینجا، با کنارهم‌گذاری ریشه‌هایی به‌ظاهر مرتبط (چه از نظر شکلی، چه از لحاظ معنایی) و با ایجاد شبکه‌ای تبار‌های، صورت‌های مشابه نخست به ریشه‌ای اولیه (ریشه مادر) کاهیده شدند که ظاهراً از آن چندین ریشه دیگر با گسترندافزایی و میان‌واکه‌گشت سرچشمه گرفتند. در این پژوهش، بر اساس شواهد موجود در زبان‌های هندواروپایی، ریشه‌ای هندواروپایی آغازین به شکل *sel- پیش‌نهاد شد و سپس بازتاب‌های احتمالی آن در ایرانی معرفی گردید. بر پایه همین رویکرد، مجموعه‌ای از ریشه‌شناسی‌ها پیش‌نهاد شد که برخی از آنها برای نخستین بار است که مطرح شده‌اند. برای کوتاه کردن بحث، بسیاری از واژه‌های هم‌تبار بازمانده از { r, l } - *seR- و صورت‌های گسترندار آن ذکر نشدند که لازم است در آینده، از نظر ریشه‌شناختی، بررسی مجدد و بازنگری شوند. موضوع بحث هم‌چنان که زمینه را برای ادامه راه فراهم می‌سازد، به روی بازآزمایی و نقد نیز باز خواهد ماند.

منابع

- افشار، ایرج، ۱۳۶۸، *واژه‌نامه یزدی*، تهران، انتشارات فرهنگ ایران‌زمین.
بن خلف تبریزی، محمدحسین، ۱۳۶۱، *برهان قاطع*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
حسن‌دوست، محمد، ۱۳۹۳، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
دهخدا، علی اکبر و دیگران، ۱۳۷۷، *لغتنامه*، تهران، دانشگاه تهران (دوره جدید).
نفیسی، علی اکبر، ۱۳۴۳، *فرهنگ نفیسی*، تهران، انتشارات خیتام.
Anttila, R., 1969, *Proto-Indo-European Schwebeablaut*, London, England, University of California Press.
Bailey, H., 1979, *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge, Cambridge University Press.
Beekes, R. S., 1969, *The Development of the Proto-Indo-European Laryngeals in Greek*, The Hague, Mouton de Gruyter.

- Beekes, R. S., 1981, "Intervocalic laryngeal in Gatha-Avestan", In Y. Arbeitman, & A. Bomhard, *Bono homini donum: Essays in historical linguistics, in memory of J. Alexander Kerns* (pp. 47-64), Amsterdam, John Benjamins.
- Beekes, R. S., 2011, *Comparative Indo-European Linguistics: An Introduction. 2nd edition rev. and corrected by Michiel de Vaan*, Amsterdam, Benjamins.
- Beekes, R., 2010, *Etymological Dictionary of Greek*, (A. Lubotsky, Ed.) Leiden, Brill.
- CAL: Comprehensive Aramaic Lexicon, Hebrew Union College, Retrieved Oct. 2018, from <http://cal.huc.edu/index.html>
- Cheung, J., 2007, *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden, Brill.
- de Vaan, M., 2008, *Etymological Dictionary of Latin and the Other Italic Languages*, Leiden and Boston, Brill.
- Derksen, R., 2008, *Etymological Dictionary of the Slavic Inherited Lexicon*, Leiden, Brill.
- Durkin-Meisterernst, D., 2004, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout, Brepols.
- Eilers, W., 1976, *Die Mundart von Chunsar (Westiranische Mundarten aus der Sammlung Wilhelm Eilers, Bd. I)*, Wiesbaden, Steiner.
- Fraenkel, E., 1962, *Litauisches etymologisches Wörterbuch*, Heidelberg, Carl Winter.
- Gharib, B.-Z., 1995, *Sogdian Dictionary*, Tehran, Farhangian.
- Henning, W., 1935, "Arabisch ḥarāğ", *Orientalia*, IV, 291-293.
- Henning, W., 1940, "Sogdian Loan-Words in New Persian", *Bulletin of the Society of Oriental Studies*, Vol. X, 95.
- Hübschmann, H., 1895, *Persische studien*, Strassburg, Verlag von Karl J. Trübner.
- Kia, S., 1956, *Guyeš-e Āštiān (The Dialect of Ashtian)*, Tehran, Tehran University Press.
- Klein, E., 1971, *A Comprehensive Dictionary of the English Language*, Amsterdam, Elsevier.
- Lubotsky, A., & Kroonen, G., 2009, "Proto-Indo-European *tsel- 'to sneak' and Germanic *stelan- 'to steal, approach stealthily'", *Studia Etymologica Cracoviensia* 14, 237-241.
- Lubotsky, A., 1981, "Gr. pégnumi: Skt. pajrá- and loss of laryngeals before mediae in Indo-Iranian", *Münchener Studien zur Sprachwissenschaft* 40, 133-138.
- Lubotsky, A., 1995, "Reflexes of intervocalic laryngeals in Sanskrit", In W. S. (ed.), *Kuryłowicz Memorial Volume. Part One*. (213-233), Cracow, Universitas.

- Lubotsky, A., 2018, "Indo-Iranian", In J. Klein, B. Joseph, & M. Fritz (Eds.), *Handbook of Comparative and Historical Indo-European Linguistics (1875-1887)*, Berlin/Boston, De Gruyter Mouton.
- MacKenzie, D., 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London & New York, RoutledgeCurzon.
- Martirosyan, H., 2010, *Etymological Dictionary of the Armenian Inherited Lexicon*, Leiden, Brill.
- Mayrhofer, M., 1956, *Kurzgefaßtes etymologisches Wörterbuch des Altindischen*, Heidelberg, Carl Winter.
- Mayrhofer, M., 2005, *Die Fortsetzung der indogermanischen Laryngale im Indo-Iranischen*, Vienna, Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften.
- Monchi-Zadeh, D., 1990, "Wörter aus Xurāsān und ihre Herkunft", *Acta Iranica* 29.
- Monier-Williams, S., 1899, *A Sanskrit-English Dictionary: Etymologically and Philologically Arranged*, Oxford, Clarendon Press.
- Morgenstierne, G., 1938, *Indo-Iranian Frontier Languages, Vol. II: Sanglechi-Ishkashmi*, Oslo, H. Aschehoug & Co.
- Morgenstierne, G., 2003, *A New Etymological Vocabulary of Pashto*, Wiesbaden, Dr. Ludwig Reichert.
- Novák, L., 2010, *Jaghnóbsko-český slovník s přehledem jaghnóbské gramatiky. Ягнобъ-чехъ лугат ягнобъ зивоки дацтупи фехрастунъ*, Praha, Filozofické Fakulty Univerzity Karlovy v Praze.
- Ozoliņš, K., 2015, *Revisiting Proto-Indo-European Schwebeablaut*, Los Angeles, California Digital Library.
- Pokorny, J., 1959, *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, Bern/Munich, Francke Verlag.
- Reichelt, H., 1911, *Avesta Reader: Texts, Notes, Glossary and Index*, Strassburg, Karl J. Trubner.
- Rix, H., Kümmel, M., Zehnder, T., Lipp, R., & Schirmer, B., 2001, *Lexikon der indogermanischen Verben*, Wiesbaden, Dr. Ludwig Reichert Verlag.
- Schwartz, M. (n.d.). The Etymology of Arabic *xarāj*, Revisited. Retrieved from http://nes.berkeley.edu/Web_Schwartz/Schwartz_Azarpay_note_Ed.pdf
- Sihler, A., 1995, *New Comparative Grammar of Greek and Latin*, New York, Oxford University Press.